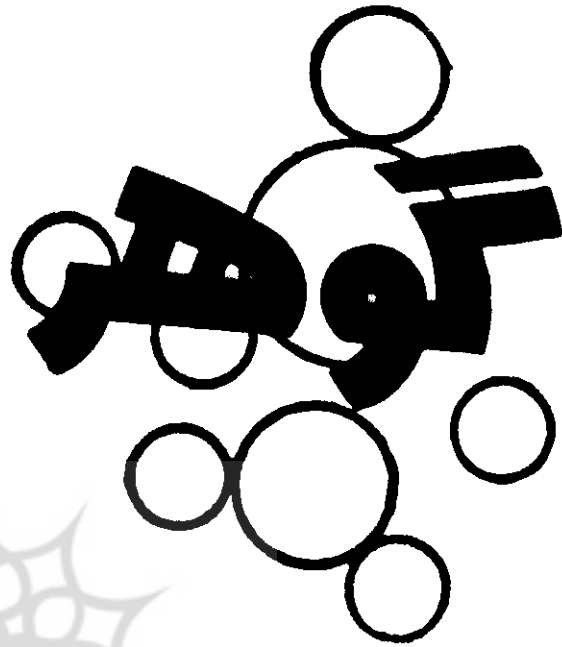


سال ششم - شماره ۵ مرداد ۲۰۳۷  
(شماره مسلسل ۶۵)



مدیرمسئول: مرتضی کامران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی

پرتال جامع علوم انسانی  
بر کتاب رشحات حین العیوة

(۲)



اگر بر همین روال و منوال ، در تاریخ شاعران ایران تفحصی و تصفحی رود ، بنام و نشان و آثار و معالم شاعرانی برمیخوریم مانند : ابوالحسن شهید بلخی و ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی و ابومنصور دقیقی و ابوالحسن کسایی مروزی و ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی و ابویزید محمد غضائری رازی و ابوالنجم احمد بن قسوس

منوچهری دامغانی و ابوبکر زین الدین بن اسماعیل ازرقی هروی و مسعود سعد سلمان و ابو عبدالله محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری و شهاب الدین عمق بخارائی و شهاب الدین ادیب صابر ترمذی و فخر الدین اسعد گرگانی و ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی و شرف الزمان قطران العسجدی تبریزی و کمال الدین ابوطاهر خاتونی و ائیرالدین اخسیکتی و نجم الدین محمد فلکی شیروانی و افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی و ابوالفرج رونی و صدها شاعر دیگر، که در عین قدرت گویندگی و قوت سخنوری، کلامشان نمی تواند در دل خواننده و شنونده شوری برانگیزد و هیجان و تلاطمی ایجاد کند زیرا چاشنی حکمت و عرفان ندارد و صرف هنرنمایی و طبع آزمائی است. برخلاف، از سنائی به بعد، رفته رفته رنگ شعر پارسی عوض میشود و آب و تاب عرفان، آنرا بگونه ای دل آویز و شورانگیز درمی آورد. اشعار نیمه دوم عمر خود سنائی و کلیه شاعرانی که در اوج حکمت و عرفان و تصوف ایرانی اسلامی پیدا شدند و آثار خود را با چاشنی خوش طعم و مزه و پسر عطر و بوی مظاهر گوناگون حکمت و فلسفه و عرفان و تصوف بیامیختند، شاهکارهائی بوجود آوردند که تا قیام قیامت، چون گوهرهای شبح چراغ، در خزانه فرهنگ ایرانی اسلامی میدرخشد و لمعان و تلالو و خیره کننده آن اقطار و اکناف جهان مسکون را روشن و نورانی میسازد.

پس، مکتب با فرو شکوه و بارونق و آبروی عرفان قدیم و تصوف اصیل ایران، یعنی مکتب عالیترین و پاکیزه ترین و سودمندترین پدیده دماغ و احساسات لطیف و ذوق ظریف بشری و بلندترین و شامخ ترین جهش و پرش روحی آدمی و رنگین ترین و شاداب ترین چهره فرهنگ جهان آفرینش.

مکتبی که بشر را به نهفته ترین و باریکترین رازهای خلقت و آسمانی ترین و ملکوتی ترین فضائل و مکارم انسانیت و پاکیزه ترین و سودمندترین نوع خدمت و برترین و بهترین طریق سعی و مجاهدت آشنا میسازد.

مکتبی که خودی آدمی را از او میستاند و خدائی او را با و بازمی سپارد.

مکتبی که در خانقاه ارشاد و دستگیری آن، نکته پرداز عرفان و طریقت و شاهکار آفرین معنی و حقیقت و قلندر پاکباز و رند و لوله انداز و نقاوه فطرت و اعجوبه خلقت، مولانا الاعظم و خداوندگار معظم، جلال الدین محمد مولوی، نشسته است. یعنی پاکدل نامداری و نازنین جان بزرگواری، که در تاریخ یک هزار و چهارصد ساله معارف اسلامی و فرهنگ ایرانی، مانند او نیامده است و جهان آفرینش، بر بساط سنگین و رنگین خود، از او برتر و بهتری نیز نخواهد آورد.

مکتبی که در هر گوشه و کنار صحن و فضای دلگشا و صفا و ایوان روح افزای آن،

رندی گریبان چاک و قلندری بی باک، مانند بسطامی و عطار و خرقانی و حلاج و سهروردی و سنائی و حافظ و جامی و انصاری و رازی و همدانی و غزالی، بساطی پر رنگ و بوی گسترده و صلاهی عام در داده است که :

چشم دل باز کن ، که جان بینی ، آنچه نادیدنی است ، آن بینی !  
دل هر ذره ای که بشکافی ، آسمانش ، در میان بینی !  
مکتب ارزنده ای که برجین دیوار مدخل خانقاه شیخ ابوالحسن خرقانی آن، این شعار آسمانی را آویخته اند : « هر که در این سرای آید، نان شب دهد و از ایمانش نپرسید.»  
مدرس آموزنده ای که پیری عالیجاه و همایون دستگاه ، چون شیخ ابوسعید ابوالخیر باشا گردان دلباخته و تن گذاخته خود چنین گفت و شنود دارد . « گفتند : فلان کس بر هوا می پرد . گفت : مگس نیز بر هوا می پرد . گفتند : فلان کس در یک ساعت از شهری بشهری می رود . گفت : شیطان نیز در یک چشم بر هم زدن از مشرق بمرغب می رود . اینگونه چیزها را چندان قیمتی نباشد. مرد آنست که بنشیند و برخیزد و بخورد و بخسبد و ببازار رود و داد و ستد کند و بامر دم درآمیزد وزن خواهد و با این همه ، دمی از خدا غافل نباشد .»

خانقاهی که قلندر شب زنده دار و رند گویای اسرار آن، خواجه عبدالله انصاری ، فریاد میکشد : « اگر بر هوا پری مگسی باشی و اگر بردر یاروی خسی باشی ، دلی بدست آر تا کسی باشی .»

خلاصه و جان کلام آنکه ، جسم آدمی ، زهرها و فضولاتی مضر و مهلك دارد که باید در دستگاہهای پر پیچ و خم کبد و کرده ها خنثی و بی اثر شود و بخارج بریزد . روح او نیز ، دارای آلودگیهایست از بخل و حسد و کینه و دروغ و تهمت و غضب و مردم آزاری و ستمگری که باید از آنها هم منزّه و مبرا شود . صافی روح ، یکی دین است و دیگری اخلاق . یکی شریعت آسمانی است و دیگری طریقت عرفانی . برای این تصفیه و تزکید وسیله و واسطه و اسباب سومینی وجود ندارد .

در زیر صیقل مشقت و ریاضت و در بوتۀ آتش آزمایش و ممارست عرفان و تصوف است که باید هر گونه غل و غش و زنگار و کدورت و کثافت و مردار بر طرف زدوده شود . بنابراین ، عرفان و تصوف ، از آغاز تا کنون ، در خدمت بیمزد و منت بشر بوده است و دراز میان بردن پلنگ طبیعتی و روباہ صفتی و درنده خونی آدمیان و پرورش و تربیت نازنین جانان و پاکیزه دلانی که هر یک مثل اعلائی آدمیت و انسانیت و مظهر والای مروت و فتوت و در حقیقت فرو شکوه و رونق و آبروی بساط پر رنگ و بوی خلقت بوده اند و هستند ، وظیفه ای بس خطیر بر عهده داشته و دارد و آنرا بخوبی کفایت کرده است و خواهد کرد .

اگر ، امروز ، نام و نشان «درویش و درویشی» و لقب و عنوان «عارف و صوفی»، ازمعانی لغوی و اصطلاحی خود بیرون شده و بگونه‌ای دیگر درآمده است ، در اصل و حقیقت و واقع امر اثری ندارد . درویشی، گونه‌ای وارستگی و بی‌نیازی و مردم‌داری و بی‌آزاری و طریقتی از صدق و صفا و تسلیم و رضا است که آرامش تن و جان مرد درویش و آسایش جسم و روان بیگانه و خویش را دربردارد و باید آنرا تالی تلو کمال آدمیت و نهایت انسانیت و آخرین پله نردبان صعود بشر بملکوت اعلای حقیقت و عروج بمعراج احدیت و وحدانیت دانست.

این عالم زیبا و باصفای درویشان را، از زبان معجز بیان لسان الغیب حافظ آسمانی بشنوید :

روضة خلد برین، خلوت درویشانست،  
 گنج عزلت که طلسمات عجائب دارد،  
 قصر فردوس که رضوانش بدربانی رفت،  
 آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه ،  
 آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید ،  
 دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال،  
 خسروان قبله حاجات جهانند ، ولی ،  
 روی مقصود که شاهان بدعا می‌طلبند،  
 از کران تا بکران، لشکر ظلمست ، ولی  
 ای توانگر! مفروش این همه نخوت، که ترا،  
 گنج قارون که فرو می‌شود، از قهر، هنوز ،  
 حافظ ! از آب حیات ازلی می‌خواهی ؟

بعضی سخنان نابجا و پاره‌ای انتشارات ناروا ، که در این چندسال اخیر ، برای کسب شهرت و تحصیل معیشت و بمصداق خالف تعرف، گفته و نوشته شده است نباید شما را دودل و گمراه کند . بدانید و بضرس قاطع بدانید که تا این تاریخ ، در جهان ما، بزرگترین و عالیترین مکتب تهذیب نفس و تنزیه اخلاق و تجرید روح و تربیت ذوق و تقویت فکر و تعلیم عزت نفس و تربیت مناعت طبع و پرورش علوهمت و وسیله خدمت بخلق و ایثار و انفاق در راه خدا و پرهیز از جاه طلبی و فزون خواهی و حرص و آز و ریب و ریا و طمع و خودبینی و سود خواهی و خودستانی و خودنمایی و خلاصه راه منحصر بفرد وصول مخلوق بخالق، یعنی عروج و صعود بدوره اعلی العلیین کمال آدمیت و قله غایب القصوای جمال انسانیت، عرفان و تصوف حقیقی و واقعی است و بس . مدعی گر نکند فهم سخن گوسر و خشت !!

اگر متتبع و محقق بیغرض و نقاد و صراف بی مرض باشد، هیچگاه جانب حق و عدل و انصاف را رها نمیکند و تمام محسنات و فوائد تعالیم بزرگ و سترک عارفان نامدار و متصوفان بزرگوار را، در طول قرون و اعصار، در راه ارشاد و دستگیری خلق و خرق پرده اوهام و خرافات و کشف و شهود چهره حقائق و واقعیات و قلع و قمع هیجانانگیزات و غلیانان هواجس نفسانی و وساوس شیطانی و سرکوب کردن درنده خوئی و آزار جوئی و مهار ساختن سرکشها و ستیزه گریهای حرص و طمع و کینه و بغل و حسد و تحریض به نیکوکاری و بردباری و مردم داری و مشکل گشائی و راهنمائی و ترویج و ترغیب بمسرت و تقوت و جوانمردی و پاکبازی و بیچاره نوازی و مقاومت در برابر ستمگری و بیعدالتی و اختلاف طبقاتی و نژادپرستی و برتری جوئی و حمایت محروم و مظلوم و مهجور و سرکوبی ظالم و متعددی و متجاوز را، ندیده و نشنیده نمیگیرد و برای خواندن يك روایت نادرست، از کرامات شیخ توبت جام، که در کتابی نقل کرده و نوشته اند «وی در شبی هفتاد بار جماع میکرد» و چند حکایت از اعمال و افعال اعجاز و خارق عادت بعضی مشایخ و اقطاب که مریدان و پیروان، از روی سادگی صرف و بیایمان محض، به آنان منسوب داشته اند، بر همه این مراتب قلم بطلان نمیکشد و بالوک خامه مفسدت انگیز خود، عرفان را بدنام نمیکند و بعارفان دشنام نمی دهد

این معترضان و خرده گیران و عیب جویان، تنها و تنها، باین بندار، بدین گونه نقادی و صرافانی و حلاجی می پردازند که نشان دهند، تاکنون کسی این جرأت و جسارت را نکرده است که از این «راز» پرده برگیرد و این «ماهستیم» که، نخستین بار، بی هیچ بیم و هراس و پروا و وسواس، بچنین «اقدام بکر» دست می یازیم و این سدسدید و حصن حصین را می شکنیم و در این صندوق را می گشائیم،

تا بداند مسلم و گبر و یهود، کاندرین صندوق جز لعنت نبود!  
 در صورتیکه این کار خطا و این عمل نابجاست زیرا در این صندوق مبارك هر چه است رحمت است نه لعنت.

سالها آمدورفت و مردم باذوق و معرفت ایرانی، این گفته ها و نوشته های عرفانی را، سینه بسینه و دهن بدهن و کتاب بکتاب و دفتر بدفتر و شعر بشعر، و سطر به سطر، از نسلی به نسلی دیگر، منتقل کردند و امروز هم، در همین عصر و زمان اتم و موشک، بازمیلیونها زن و مرد و عارف و عامی، از شاعر و نویسنده تهرانی و کشاورز سیستانی و قالیباف خراسانی و کاشیکار اصفهانی و زردوز کاشانی، از بام تاشام، هزاران بار، آنها را تکرار مینمایند و در گفته ها و نوشته های خود با آنها استناد می جویند و استشهاد میکنند و از این پس نیز، سالیان بسیار خواهد آمد که این در بر همین باشنه خواهد گشت و چاپ و نشر این کتابهای عرفانی

تجدید خواهد شد . بنابراین نقادان بی انصاف ، عرض خود میبرند و زحمت ما میدارند .  
گوئی سر حلقه ارباب ذوق و وجد و حال ، عارف نامی و صوفی گرامی ، مولانا  
محمد بلخی ، در هشتصدسال پیش ، چنین روزی را روشن دیده که در جواب عیبجویان و  
طعنه زنان فرموده است :

دود کندی آمد ، از اهل حسد !  
خاطر ساده دلی را ، پی کند !  
بهر معجوبان ، مثال معنوی :  
این عجب نبود ، ز اصحاب ضلال !  
غیر گرمی ، می نیابد ، چشم کور !  
سر برون آورد ، چون طعانه ای !!  
قصه پیغمبر است و پیروی !  
که دوانند اولیا ، ز آنسو سمند !  
پایه پایه ، تا ملاقات خدا !  
که ، پیر ، زوهر پرد ، صاحب دلی .  
کودکانه قصه بیرون درون !  
این چنین طعنه زدند ، آن کافران !!  
نیست تعمیقی و تحقیقی بلند !  
نیست ، جز امر پسند و ناپسند !  
این چنین سوره ، یکی سوره بگو !  
گو ، یکی آیت از این آسان ، بیار !  
طعن قرآن را ، برون شو میکنی .  
یا ز پنجه قهر او ایمان بری !  
کای گروهی جهل را گشته فدا !  
تخم طعن و کافری میکاشتید !  
که شما بودید افسانه ، نه من !  
قوت جان جان و یا قوت زکات .  
لیک از خورشید ناگشته جدا .  
گر بمیری تو ، نمیرد این سبق !  
بیش و کم کن راز قرآن ، رافضم ،  
طاغیان را از حدیث دافعم .

پیش از آن ، کاین قصه با مخلص رسد ،  
من نمیرنجم از این ، لیک این لگد ،  
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی ،  
که ز قرآن ، گرنیند ، غیر قال ،  
کز شعاع آفتاب پر ز نور ،  
خریطی ، ناگاه ، از خر خانه ای ،  
کاین سخن پست است ، یعنی مثنوی ،  
نیست ذکر و بحث اسرار بلند ،  
از مقامات تبطل تا فنا ،  
شرح وجد هر مقام و منزلی ،  
جمله ، سرتاسر فسانه است و فسون ،  
چون کتاب اله بیامد ، هم بر آن .  
که اساطیر است و افسانه نژند ،  
کودکان خرد فهمش میکنند ،  
گفت : گر آسان نماید این بتو ،  
جنیان و انسیان اهل کار  
ای سگ طاعن ! تو عوعو میکنی ،  
این ، نه آن شیر است ، کزوی جان پری !  
تا قیامت میزند قرآن ندا ،  
مر مرا افسانه می پنداشتید ،  
خود بدیدید ، ای خسان طعنه زن !  
من کلام حقم و قائم بذات ،  
نور خورشیدم فتاده بر شما ،  
مصطفی را وعده کرد ، الطاف حق ،  
من کتاب و معجزت را حافظم ،  
من ترا اندر دو عالم را فعم ،

کس نشاند، پیش و کم کردن در او ،  
رونقت را ، روزافزون میکنم ،  
منبر و محراب سازم بهر تو ،  
نام تو ، از ترس ، پنهان میکنند !  
خفیه میگویند نامت را ، کنون ،  
ازهراس و ترس کفار لعین ،  
من مناره برکنم آفاق را ،  
چاکرانت ، شهرها گیرند و جاه ،  
تاقیامت بساقیش داریم ما ،  
ای رسول ما ! تو جادو نیستی .  
هست قرآن مرترا ، همچون عصا

توبه ازمن ، حافظی دیگر مجو !  
نام تو بر زر و نقره میزنم ،  
در محبت ، قهر من شد ، قهر تو .  
چون نماز آرند ، پنهان میشوند !  
خفیه هم بانگ نماز ، ای ذوقنون !  
دینت پنهان میشود ، زیر زمین !  
کور گردانم دو چشم عاق را !  
دین تو گیرد ، ز ماهی تا بماه !  
تو مترس از نسخ دین ، ای مصطفی !  
صادقی ، هم خرقه موسیستی .  
کفرها را در کشد چون ازدها .  
دنباله دارد

خردادماه ۲۵۳۶ - دیرکل بنیاد - دکتر نصره الله کاسمی

دکتر نصره الله کاسمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی